

چنانچه انتظار می‌رفت، حمله آمریکا به عراق و براندازی رژیم صدام، مباحث جدیدی را در حوزه اندیشه‌ورزی، از دیدگاه‌های مختلف، موجب شده است. به دلیل اهمیت چنین مباحثی، در این بخش مطالبی از زوایای مختلف ارائه شده است.

طارق علی
مترجم بابک پاکزاد
(کارشناس زبان انگلیسی
موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)

مستعمره‌سازی مجدد عراق*

بودند که با گلوله متوقف شدند. در این ماجرا ۲ نفر کشته و تعدادی نیز مجروح شدند. در اردن حافظ منافع آمریکا و اسرائیل، نیروهای نظامی که قبلاً شورش در شهرهای مرزی را سرکوب کرده بودند به شکل وحشیانه‌ای به تظاهرکنندگان در پایتخت هجوم بردند. مضمون تظاهرات خیابانی در جهان عرب ملی‌گرایانه بود. در قاهره تظاهرکنندگان فریاد می‌کشیدند «پس ارتش ما کجاست؟» در پاکستان احزاب مذهبی نسبت به احزاب طرفدار مواضع آمریکا، یعنی مسلم لیگ و حزب مردم پاکستان، برتری کامل داشتند و در بسیج ضدجنگ در کراچی و پيشاور مسلط بودند. وضع اسلام‌گرایان در کنیا و نیجریه نیز مشابه بود و بر اثر آن سفارتخانه‌های آمریکا در هر دو کشور تخلیه شدند. در اندونزی بیش از ۲۰۰ هزار نفر با گرایش‌های سیاسی گوناگون در جاکارتا راهپیمایی کردند.

کمتر از یک قرن پیش، بیش از ۸ میلیون رای برای احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم فراهم شد. این تنها سابقه اقدام هماهنگ برای اجتناب از جنگ به شمار می‌رود. در نوامبر ۱۹۱۲ کنفرانس اضطراری "بین‌الملل" زیر حکاکای‌های گوتیک در کلیسای جامع قدیمی بازل برگزار شد. این کنفرانس در تلاش بود تا مانع از نزدیک شدن فاجعه جنگ جهانی اول شود. رهبران سوسیالیست آلمان، بریتانیا و فرانسه قول دادند که هر کدام در برابر سیاست تجاوزه طلبانه کشور خود مقاومت کنند. در آن کنفرانس در این باره توافق شد که نمایندگان پارلمانی آن احزاب در صورت ضرورت بر علیه جنگ رای دهند. گرهاردی فراخوانی مبنی بر یک اعتصاب بین‌المللی انقلابی علیه جنگ قرائت کرد که با ابراز احساسات حضار همراه شد، اما آن رای نیاورد. ژان لور هنگامی که گفت «در

در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ بیش از ۸ میلیون نفر در خیابان‌های ۵ قاره بر علیه جنگی قریب‌الوقوع دست به تظاهرات زدند. این نخستین بسیج و سازماندهی واقعاً جهانی بود که ابعاد، وسعت و مقیاس آن بی‌سابقه، و بر محور به چالش طلبیدن طرح پنتاگون مبتنی بر اشغال عراق، شکل گرفته بود. نتیجه در اروپای غربی تمام رکوردهای پیشین را شکست ۳ میلیون نفر در روم، ۲ میلیون نفر در اسپانیا، ۱/۵ میلیون نفر در لندن، نیم میلیون نفر در برلین، و بیش از صدها هزار تن در پاریس، بروکسل و آتن در تظاهرات شرکت جستند. در استانبول، که مقامات محلی آن راهپیمایی اعتراضی را به دلیل «امنیت ملی» ممنوع اعلام کرده بودند، جنبش صلح کنفرانسی خبری برای لغو ممنوعیت برگزار کرد که در آن ۱۰ هزار روزنامه نگار شرکت کردند. در ایالات متحده، تظاهرات مردمی در نیویورک، سانفرانسیسکو، شیکاگو، لوس‌آنجلس و همچنین تجمع‌های کوچک‌تری تقریباً در مرکز تمام ایالات برگزار شد که جمعاً حدود یک میلیون نفر را به خود جذب کرد. در کانادا نیم میلیون نفر تظاهرات کردند. همچنین، در نیم کره دیگر، جنبش گردهم‌آیی ۵۰۰ هزار نفره در سیدنی و ۲۵۰ هزار نفره در ملبورن را سازماندهی کرد. در ۲۱ مارس، همزمان با پیش‌روی نیروهای آمریکایی و انگلیسی در مرزهای عراق، با الهام از این تظاهرات جهانی، خیابان‌های ساکت و طولانی کشورهای عربی، با تظاهرات مردمی فی‌البداهه در قاهره، صنعا و عمان جان گرفت. در مصر، رژیم حسنی مبارک با دستگیری ۸۰۰ نفر و برخورد شدید با برخی از آنان در زندان، ترس و وحشت را مستولی کرد. در یمن بیش از ۳۰ هزار تن در راهپیمایی علیه جنگ شرکت کردند. آنان به سوی سفارت ایالات متحده در حال حرکت

مقایسه با جنگی که دولت‌ها برای آن آماده می‌شوند، درگیری‌های خونین اجتناب‌ناپذیر مورد نیاز برای انقلاب بسیار کوچک است» اراده از کف داد و از فرط هیجان فریاد کشید، سپس ویکتور ادلر قطعنامه‌ای خواند که به اتفاق آرا تصویب شد؛ مضمون آن چنین بود: «بگذار جهان صلح و برادری انترناسیونالیستی پرولتری با جهان استثمار و قتل و غارت سرمایه‌داری مقابله کند.»

در آگوست ۱۹۱۴ این احساسات ارزشمند در برابر غرش شیپورهای ملی‌گرایی فرو پاشید. آن وضوح و شفافیت در موضع‌گیری‌ها و برنامه‌ها که در بازل به منصفه ظهور رسید به یکباره با ناقوسی که شهروندان هر کشور را برای جنگ فرا می‌خواند دود شد و به هوا رفت. هیچ لایحه‌ای رد نشد. برای هیچ اعتصابی فراخوانی صادر نشد. هیچ انقلابی کوی و برزن‌ها را فرا نگرفت. در میان طوفان رشد یابنده هیستری میهن‌پرستی، لور را یک فناتیک مدافع جنگ ترور کرد. در حالی که اقلیت شجاع و به‌یاخته‌ای در شهر زیمروالد سونیس جمع شدند و اعلام کردند که جنگ امپریالیستی را به جنگ علیه مرتجعین و واپس‌گرایان داخلی بدل کنید، اکثر رهبران سوسیال دموکرات به شکل طاق‌فرسا و خفه‌کننده‌ای نظاره‌گر این بودند که چگونه حامیانشان یکدیگر را سلاخی می‌کنند. بیش از ۱۰ میلیون نفر در صحنه‌ی نبرد اروپا برای دفاع از سرمایه‌داری‌های مطبوع خود جان باختند. آنان در منازعه‌ای جان باختند که شاهد ورود قدرت بزرگ جدیدی به صحنه‌ی جهانی

گونگونی داشتند و تنها به دلیل تعلق خاطرشان برای اجتناب از اشغال امپریالیستی یک کشور نفت‌خیز عربی، در منطقه‌ای که قبلاً با جنگ استعماری در فلسطین در نوردیده شده بود، با هم متحد شده بودند. به طور طبیعی بیشتر افراد به این دلیل راهپیمایی کردند که استدلال مقامات رسمی برای به راه انداختن حمام خون را مردود می‌دانستند. برای کسانی که این اقدام را به مثابه‌ی امری موجه قبول کرده بودند درک عمق مقاومت شکل گرفته و نفرتی که گروه‌های جوان نسبت به عناصر و عوامل تبلیغاتی جنگ ابراز می‌کردند، مشکل به نظر می‌رسید. در بیرون از ایالات متحده تعداد اندکی باور داشتند که حزب بعث سکولار عراق با القاعده ارتباطی داشته باشد. در مورد «سلاح‌های کشتار جمعی» نیز تنها زرادخانه‌ی هسته‌ای منطقه در اسرائیل قرار داشت و همانطور که کندا لیزا رایس، در سال پایانی ریاست جمهوری کلینتون اظهار داشت «حتی اگر صدام حسین چنین چنین زرادخانه‌ای داشته باشد، قدرت آماده سازی و به کارگیری آن‌ها را ندارد. اگر آنان امکان دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی را داشته باشند سلاح هایشان غیرقابل استفاده است زیرا هر تلاشی برای استفاده از آن‌ها به تخریب و نابودی کشور می‌انجامد.»

در سال ۲۰۰۰ اظهار شد که این سلاح‌ها غیرقابل استفاده‌اند، اما، ۳ سال بعد، صدام قبل از آن که از آن‌ها استفاده کند باید توسط نیروهای اعزامی آمریکایی - انگلیسی کنار گذاشته، و شهرهای عراق نیز با بمب‌های خوشه‌ای بمباران شود. این بهانه نه تنها متقاعد کننده نبود بلکه سوخت اعتراض وسیعی را تامین کرد؛ میلیون‌ها تن می‌دیدند که صلح در معرض بزرگترین تهدید قرار گرفته است، نه از سوی یک دیکتاتوری فاسد تا بن دندان مسلح بلکه از سوی امپراطوری یوسیده‌ی آمریکا و همچنین اسرائیل و انگلستان. آگاهی از چنین واقعیت‌هایی بود که به آغازگاه رادیکالیزه شدن نسل جدید بدل شد.

تهاجم امپریالیستی

دولت جمهوری خواه از جریحه‌دار شدن احساسات ملی در حادثه یازدهم سپتامبر برای پیگیری برنامه‌های گستاخانه امپریالیستی خود استفاده کرد که اشغال عراق تنها قدم نخست آن محسوب می‌شود. برنامه‌ای که آنان درصدد اجراش هستند در سال ۱۹۹۷ تحت عنوان «پروژه‌ای برای قرن آمریکایی جدید» انتشار یافت. دیک چنی، دونالد رامسفلد، پل ولفوویتس، جب بوش، زالمای خلیل زاد، البوت أبرامز، دن کوئیل و همچنین روشنفکرانی چون فرانسیس فوکویاما، میچ دکر، لوییسی لیبی و نورمن پودهورتز امضانندگان آن بودند.

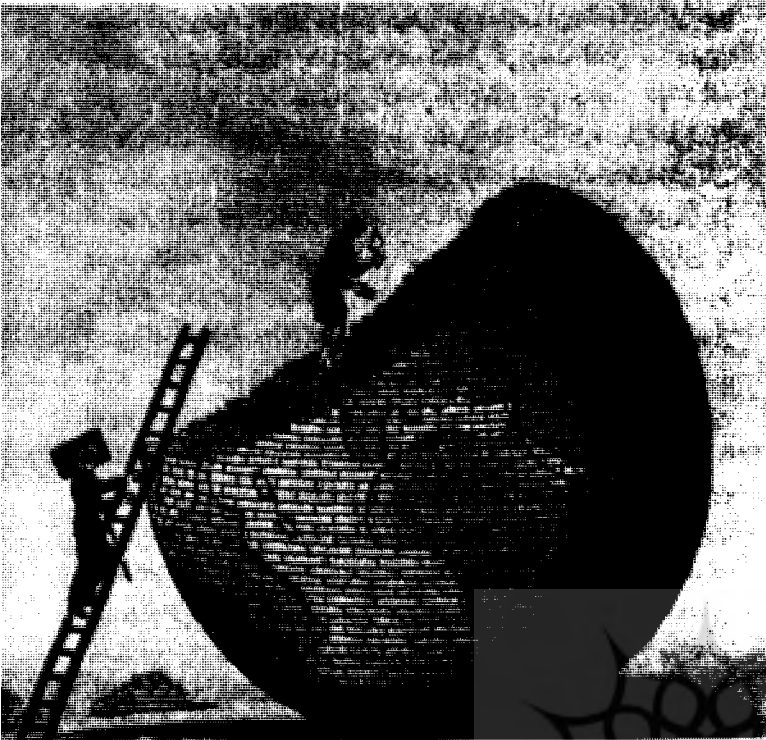
امپراطوری آمریکایی نتوانست با پایان جنگ سرد خود را راضی کند. آنها می‌گفتند: «به نظر می‌رسد که ما عوامل و عناصر ضروری و اساسی در موفقیت دولت ریگان را فراموش کرده‌ایم که عبارت‌اند از: «ارتش بسیار قوی آماده برای منازعات حال و آینده؛ سیاست خارجی روشن و هدف‌گیری شده در جهت پیشبرد اصول بنیانی سیاست آمریکا در خارج از کشور و رهبری ملی آماده برای پذیرش مسؤلیت‌های جهانی ایالات متحده». زبان این هم مسلکان در



بود. یک قرن بعد ایالات متحده آمریکا به مثابه کشوری که هر رقیبی را از میدان به در کرده، یکه تاز میدان و قادر مطلق بر صحنه‌ی بین‌المللی شد.

۸ میلیون نفری را که امسال راهپیمایی کردند هیچ انترناسیونالی به خیابان‌ها نیاورده بود؛ هیچ چشم‌انداز و برنامه‌ای مشترک نیز وجود نداشت. آنان پیش زمینه‌های سیاسی و اجتماعی

به تن کرده است. در خاور میانه از میان دولت‌های دوست یا دشمن تعداد اندکی فریب خوردند. مردم جهان عرب به عملیات آزادی عراق به مثابه یک بازی ترسناک و پوششی برای اشغال استعماری یک کشور با شیوه‌های کهنه اروپایی می‌نگرند که نظیر



پیشینیان بر بنیان و اصولی سست، باورهای غلط بی شمار، حرص و آز، و تخیلات امپریالیستی پی‌ریزی شده است. بدگمانی نسبت به ادعاهای کنونی آمریکا مبنی بر اعطای دموکراسی به عراق را می‌توان از اظهارات کالین پاول، هنگامی که مقام ریاست ستاد مشترک در دوره بوش پدر را برعهده داشت در نشست مطبوعاتی ۱۹۹۲، استنباط کرد. آنچه وی درباره پروژه‌ی در حال اجرای کنونی اظهار داشت چنین است: «صدام حسین نفرت‌انگیز است. او برای مردم خود یک تهدید محسوب می‌شود. فکر می‌کنم مردم او با رهبری دیگر زندگی بهتری داشته باشند، با این حال نباید این ایده رومانتیک را در سر داشته باشیم که اگر فردا صدام با یک اتوبوس تصادف کرد و مرد دموکرات‌های جفرسونی صبر می‌کنند تا انتخابات برگزار شود. امر محتمل این است که شاید صدام حسین دیگری بر سرکار بیاید. برای آن‌ها زمانی طول می‌کشد تا تمام تصویرهای روی دیوارها را رنگ کنند. ما هیچ توهمی درباره طبیعت آن کشور و یا جامعه آن نداریم. مردم آمریکا و تمام کسانی که حدس دوم ما را زده‌اند بر می‌آشوبند اگر کسی دو سال بعد به بغداد برود و با سربازان آمریکایی سوار بر جیب دنبال جفرسون بگردد.»^۲

این بار پاول مطمئن است که دموکرات‌های جفرسونی به سوی مقصد پرواز کرده‌اند آن هم با هواپیماهای مجهز به سیستم تهویه و بقیه ملزومات و تجهیزات لازم. او می‌داند جوخه‌های مزدور آمریکایی درست شبیه کرزای دست نشانده در کابل، شب و روز از آن‌ها محافظت می‌کنند.

مقایسه با حسن تعبیرهای دوران کلینتون، بسیار صریح و امرانه است: «برای حفظ سلطه ایالات متحده، هر کجا و هر وقت لازم باشد باید از نیروهای قهری استفاده کرد.» اروپا نیز دست و پا بسته است و همین آن را کاملاً خنثی و بی‌حرکت می‌کند.

تهاجم سال ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، برای دولت، هدیه‌ای آسمانی بود. روز بعد، در جلسه شورای امنیت ملی بحث شد که آیا حمله باید معطوف به عراق باشد یا افغانستان؛ مورد دوم تنها بعد از بحث و مجاللات قابل توجه انتخاب شد. یک سال بعد، اهدافی که در پروژه به آن اشاره شده بود به آرامی به استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا، که بوش در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر نمود، رسوخ کرد، در نتیجه اعزام نیرو به بغداد به مثابه نخستین جلوه از مواضع جدید در دستور کار قرار گرفت. ۱۲ سال تحریم سازمان ملل و بمباران نیروهای آمریکایی و انگلیسی نتوانست رژیم بعثی را نابود و رهبرش را به زیر بکشد. هیچ مثالی بهتر از این، گذر به استراتژی تهاجمی‌تر امپریالیستی را نشان نمی‌دهد. اگرچه هیچ دلیلی به تنهایی نمی‌تواند هدف قرار گرفتن عراق را توضیح دهد، با این حال، شک و تردید اندکی پیرامون مجموعه محاسباتی که در پس آن انجام گرفته، وجود دارد. به لحاظ اقتصادی، عراق از نظر ذخایر نفت ارزان دومین کشور در جهان محسوب می‌شود. تصمیم بغداد در سال ۲۰۰۰ مبنی بر استفاده از یورو به جای دلار در فعالیت‌های صادراتی، خطر تقلید از سوی چاوز در ونزوئلا و رهبران دولت مذهبی ایران را به همراه داشت. خصوصی سازی چاه‌های نفت عراق تحت نظارت ایالات متحده به تضعیف ایک کمک می‌کند. از نظر استراتژیک نیز وجود دولت عرب مستقل در بغداد، همیشه برای ارتش اسرائیل نگرانی‌هایی را فراهم آورده است. در واشنگتن، با قرار گرفتن هواخواهان جمهوری خواه نزدیک به حزب لیکود در مناصب کلیدی، محو دشمن دیرینه، به هدف فوری جذابی برای اورشلیم تبدیل شد. در نهایت، همانطور که استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در هیروشیما و ناکازاکی برای یکبار نشان و هشدار بود برای اتحاد شوروی [سابق]، امروز هم حملات رعدآسای هوایی و زمینی که به سرعت عراق را درنوردید نشان و هشدار است به جهان و شاید به ویژه به دولت‌های آسیای جنوب شرقی نظیر چین، کره شمالی. و حتی ژاپن که اگر در برابر آمریکا سر تعظیم فرود نیاورند این کشور به عنوان راه حل آخر ابزارهایی برای تحمیل اراده‌اش در اختیار دارد. ادعاهای رسمی برای جنگ، مبنی بر اینکه «مهم است از سر سلاح‌های کشتار جمعی هراس آور عراق خلاص شویم»، چنان سطحی و پوچ بود که وقتی بازرسان متعلق سازمان ملل. گروهی که در آن CIA آشکارا نفوذ کرده بود. نتوانستند هیچ ردی از این سلاح‌ها جست‌وجو کنند و در نهایت تقاضای زمان بیشتری کردند، به مثابه احساسی صرف و [نوعی] پریشان حالی کنار گذاشته شد. این مسأله مانعی در برابر کشف آن‌ها پس از واقعه ایجاد نکرد اما سبب شد که دیگر کم‌تر اهمیت موضوع را به این مترسک و لولوی زنده پوش ارتباط دهند.

مشروعیت بخشی به اشغال عراق هم اکنون با نیاز فزاینده به ورود دموکراسی به کشور توجیه شده و تهاجم لباس آزادی خواهی

سگ‌های نگهبان پیر و اقمار جدید

در یک طرف با اعتراض گسترده مردم بر علیه اشغال عراق مواجهیم؛ در طرف دیگر دولت ایالات متحده را می‌بینیم که آشکارا و با خونسردی تمام مواضع را بر خود هموار کرد؛ و در میان این دو با موضع‌گیری دولت‌ها در سراسر جهان مواجه‌ایم. آن‌ها چگونه از خود واکنش نشان دادند؟ همانطور که انتظار می‌رفت لندن به عنوان آجدان واشنگتن، با چشمانی که از آن خون می‌چکید، در جنگ شرکت جست. امپریالیسم کارگری سنتی طولانی دارد؛ بلر نیز قبلاً در جنگ بالکان نشان داده بود که می‌تواند نظیر یک سگ نگهبان انجام وظیفه کند. از زمانی که حزب کارگر جدید اداره امور را در دست گرفت بریتانیا همگام با آمریکا به صورت مداوم عراق را بمباران کرده است. از این رو تنها یک ساده لوح از اعزام یک سوم ارتش انگلستان به بزرگترین مستعمره پیشین در خاور میانه، یا از تأیید دوگانه شورشیان مجلس عوام یعنی کوک و شورت، مبنی بر اظهار تأسف از خشونت و درگیری از یک سو و آرزوی پایان سریع جنگ به نفع مرتکبین آن، تعجب می‌کند.

برلوسکونی در ایتالیا و آژنار در اسپانیا، دو دولت راستگرای اروپایی، در این دور در مقایسه با همپیمانان ضعیف‌تر نظیر پرتغال و دانمارک، شرکای مطلوبی برای بلر محسوب می‌شدند. سران پیشنهاد کردند که تسهیلات و امکانات یونان در اختیار هواپیماهای جاسوسی ایالات متحده قرار گیرد. دولت‌های اروپای شرقی نیز جان تازه‌ای به واژه «اقمار» بخشیدند که در گذشته نیز برای مدت زمانی طولانی به آن منتسب بودند؛ آن‌ها یکی یکی پشت سر بوش در صف قرار گرفتند. احزاب غیرکمونیستی حاکم در لهستان، مجارستان و آلبانی در اشتیاق به نمایش گذاشتن وفاداری شان گوی سبقت را از یکدیگر ربودند. ورشو گروهی از نظامیان را برای جنگ به عراق اعزام کرد. بوداپست برای تبعیدیان عراقی کمپ‌های آموزش نظامی ترتیب داد و حتی تیرانای کوچک نیز برای فرستادن نیروهای غیررزمی به صحنه‌ی نبرد خودنمایانه پیش قدم شد.

از سوی دیگر آلمان و فرانسه ماه‌ها اعتراض کردند و آشکارا بیان داشتند که مخالف حمله‌ی ایالات متحده به عراق هستند. شرودر در مدیون انتخاب مجددش بود. وی در مبارزه انتخاباتی‌اش قول داده بود که از جنگ با بغداد، حتی در صورت تأیید سازمان ملل، حمایت نکند. شیراک با حق و تو در شورای امنیت مسلح بود؛ وی با صراحت اعلام کرد که فرانسه هر تهاجم تصویب نشده و غیر مشروع به رژیم بعث را هرگز قبول نخواهد کرد. مسکو نیز در ابراز عدم توافق با برنامه آمریکا، به پاریس و برلین پیوست. حتی یکن نگرانی‌هایی که مبنی بر اعتراض بود را از خود بروز داد.

ابتکار عمل فرانسه و آلمان موجب هیجان وصف‌پذیر و بهت و حیرت مفسران شد. این، بی‌تردید، شکاف بی‌سابقه‌ای در پیمان آتلانتیک شمالی محسوب می‌شد. در صورت ایجاد این شکاف مضمحل‌کننده، چه بر سر اتحادیه اروپا، ناتو و جامعه بین‌الملل می‌آمد؟ آیا مفهومی به نام «غرب» می‌توانست به حیات خود ادامه دهد؟ زمانی که موشک‌های تام‌هاوک افق آسمان بغداد را روشن کردند و نخستین شهروندان عراقی با آتش تفنگداران دریایی به خاک افتادند، این تشویش و دلهره به سرعت تخفیف یافت. شیراک

تصریح کرد که فرانسه عبور آرام بمب افکن‌های ایالات متحده را از مرزهای هوایی‌اش تضمین می‌کند (کاری که به هنگام نخست وزیریش، زمانی که ریگان به لیبی حمله کرد، انجام نداد)، در ضمن، برای ارتش آمریکا پیروزی سریعی را در عراق آرزو کرد. یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه آلمان، اعلام کرد که برای نیروهای مهاجم آمریکایی انگلیسی همدلانه فروپاشی سریع مقاومت نیروهای عراقی را آرزو می‌کند. پوتین هم عقب‌نماند و خطاب به هموطنانش اظهار داشت که به دلایل سیاسی و اقتصادی روسیه تنها می‌تواند طالب پیروزی قاطع ایالات متحده در عراق باشد. احزاب انترناسیونال دوم این بار نیز نتوانستند رفتاری افتخار آمیزتر از خود نشان دهند.

دور از پدر نیز شاهد وقایع مشابهی بودیم. در ژاپن، کوای زومی، در اعلام حمایت کامل از تهاجم انگلیسی - آمریکایی و قول گشاده دستی از طرف مالیات دهندگان تحت فشار ژاپنی برای تأمین مالی اشغال عراق، گوی سبقت را از طرف‌های اروپایی ربود.

رئیس‌جمهور جدید کره جنوبی، روموهیون، که از سوی جوانان کشور به عنوان یک رادیکال مستقل با آرزو و امید بسیار انتخاب شده بود نه فقط با تأیید جنگ آمریکا در خاورمیانه بلکه پیشنهاد شرکت نظامیان کره‌ای در آن جنگ و پیروی از سنت نامیمون پارک چونگ‌هی، دیکتاتور پیشین کره جنوبی در جنگ ویتنام، بر اعتبار خویش خدشه وارد کرد. اگر این ستول جدید باشد، پیونگ یانگ به درستی ارتش خود را مهیا می‌کند تا در برابر تکرار ماجرای مشابه در شبه جزیره کره مقاومت کند. در آمریکای لاتین، دولت حزب کارگران برزیل نیز خود را به اندکی غرولند و در نهایت مسکوت گذاردن قضیه محدود کرد. در حالی که در شیلی، ریکاردو لاگوس (رئیس‌جمهور سوسیالیست - کاملاً متزلزل و بی‌اراده حتی با استانداردهای سوسیال دموکراسی‌های کشورهای جنوب)، وحشت زده با سفیرش در سازمان ملل تماس گرفت. وی که در گفت‌وگوی دوستانه با برخی روزنامه‌نگاران سهواً و بدون مسؤلیت‌پذیری از عبارت (محکوم کردن) استفاده کرده بود رسماً این اشتباه را تصحیح کرد. شیلی محکوم نکرده بلکه فقط از تهاجم آمریکا و انگلیس ابراز تأسف کرده است.

در خاورمیانه، چشم‌انداز دورویی ویتانی و همدستی بسیار آشناست. در شرایطی که افکار عمومی تمام ملل عرب مخالف تهاجم بود، رژیم‌های دست‌نشانده عرب از انجام وظیفه و خوش خدمتی به رئیس‌بزرگ فروگذار نکردند. در مصر، رژیم مبارک به نیروی دریایی ایالات متحده امکان عبور از کانال را داد و استفاده از حریم هوایی مصر برای نیروهای آمریکایی را مجاز اعلام کرد؛ این در حالی بود که پلیس صدها تظاهرکننده را دستگیر و یا مجروح کرد. سعودی‌ها، موشک‌های کروز را برای پرواز از فراز عربستان دعوت کردند و تأسیس مراکز فرماندهی ارتش ایالات متحده در این کشور و هدایت عملیات از خاکشان را مجاز دانستند. کشورهای خلیج پیوندهای نظامی عمیق و دراز مدتی با ایالات متحده داشته‌اند. اردن که توانسته بود در جنگ نخست خلیج فارس موضع بی‌طرف اتخاذ کند مشتاقانه برای نیروهای ویژه‌ی آمریکا در کنار مرزهایش پایگاه‌های تدارکاتی ایجاد کرده بود. لیگ عرب نیز بیان جمعی

فضاحت و نقض خود بود. لیگ عرب در حالی مخالفت خویش را با جنگ اعلام کرد که بیشتر اعضای آن در جنگ شرکت جستند. واقعیت «جامعه بین الملل» را می توان در این جمله خلاصه کرد: سلطه جهانی ایالات متحده هرگز تا این اندازه آشکار نشده بود. علیه چنین پیش زمینه ای از خیانت و دورویی عمومی، برخی اقدامات معدود - بسیار معدود - در راستای مقاومت هوشمندانه به ظهور رسید. تنها پدیده ای انتخاب شده ای که حقیقتاً تلاش کرد جنگ را متوقف کند، پارلمان ترکیه بود. دولت تازه انتخاب شده ای KAP بهتر از رقیبش ظاهر نشد و تلاش می کرد بر سر صدور اجازه برای استفاده از خاک ترکیه به عنوان سکوی حمله زمینی نیروهای آمریکایی به شمال عراق، چانه زنی کند و رشوه ی بیشتری را دریافت نماید؛ اما فشارهای مردمی که بازتاب غرور ملی یا عذاب وجدان بود، به اندازه کافی اعضای قابل توجهی از حزب را برآشفته تا قیام کنند و راه را بر طرح و برنامه ی پنتاگون ببندند و آن را متوقف کنند. در مقابل، دولت آنکارا تعجیل داشت قلمرو هوایی خود را به روی موشک ها و نیروهای چتر باز بگشاید، اما، اقدام پارلمان ترکیه بی توجه به سخنان ایالات متحده، دولت ترکیه را از این اقدام برحذر داشت و روند جنگ را وارد مرحله ای دیگر کرد. در اندونزی، مگواتی، بدون توجه به ژست های بی ارزش اروپایی ها که با آغاز جنگ بخار شد و به هوا رفت با اعلام فراخوان برای نشست اضطراری شورای امنیت جهت محکوم کردن تهاجم نیروهای آمریکایی و انگلیسی، توجه عموم را به لباس امپراطور جلب کرد. پس از ماه ها غرولند کردن و جنگ و دندان نشان دادن پاریس و برلین و دیگر کشورها مبنی بر مقدس شمردن مرجعیت سازمان ملل، واکنش، سکوت کامل بود. در مالزی. ماهاتیر - البته نه برای اولین بار - تابوهای دیپلماتیک را شکست و به روشنی خواستار استعفای کوفی عنان شد. وی اظهار داشت که او در ماجرای تهاجم آمریکا نقش پیش خدمت را ایفا کرده است. در جهان سوم، سیاستمداران بهتر از دیگران درک کرده بودند که امپراطوری آمریکا از قدرت نظامی مهیبش استفاده خواهد کرد تا به جنوب بفرماندگه شمال قدرت مرعوب و کنترل کردن آن را دارد.

سندروم خیانت

جنگ عراق در راستای خطی که پیشینیان در یوگسلاوی و افغانستان ترسیم کرده بودند، برنامه ریزی شد. روشن است ژنرال ها و سیاستمداران واشنگتن و لندن امید داشتند که مدل کابل - کوزوو تکرار شود و بمباران حجیم هوایی بدون احتیاج به درگیری جدی در صحنه ی نبرد زمینی حریف را به زانو در آورد.^۴ در تمام این موارد، در حالی که B52ها و daisy-cutterها کارشان را انجام می دادند، مقاومتی جدی و واقعی وجود نداشت. اما از سوی دیگر برای کسب نتیجه ی صحیح، آن ها باید دست به دامان همپیمانان صرف نظر نکردنی رژیم های مورد نظر نیز می شدند. در بالکان این مأموران مخفی یلتسین بودند که به میلو سوویچ گفتند سرش را به زیر بیاندازد و با خارج کردن نظامیان از کوزوو، از آمریکا تبعیت کند. در افغانستان این مشرف بود که انحلال بدنه نیروهای طالبان و مشاوران پاکستانی اش را تضمین کرد؛ به دنبال این تضمین و آن

تبعیت بود که عملیات آزادسازی آغاز شد. در هر دو کشور حامیان خارجی دولت های محلی زیرپای آن ها را خالی کردند.

در عراق، دیکتاتوری بعث همیشه دارای ساختار بسته و بسیار محکم و نفوذناپذیری بوده است؛ در مقاطع مختلف حاکمیت از سوی منابع خارجی گوناگون از جمله ایالات متحده و روسیه مورد حمایت نظامی و دیپلماتیک قرار گرفته، اما، هرگز به هیچ یک از آن ها وابسته نشده است. واشنگتن بر تلاش برای اغوای ژنرال های عراقی پافشاری می کرد اما بعضی ها اطمینان داشتند که فرماندهان رده بالا عهد خود را نمی شکنند و رشوه قبول نمی کنند. طرح ترور صدام نیز به سادگی با شکست مواجه شد. زمانی که تمام این تلاش ها عقیم ماند، هیچ گزینه ای جز نبرد زمینی باقی نماند. قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا به آن اندازه بود که می توانست از اشغال نظامی عراق مطمئن باشد اما آنچه آمریکا نمی توانست با اطمینان پیش بینی کند نتایج سیاسی این هجوم وسیع بود.

در جریان عمل، ارتش عراق در نخستین حمله مضمحل نشد. همچنین نشانه های اندکی از تمایل گسترده مردم به اشغال وجود داشت. از سوی دیگر مقاومت چریکی و تلفات غیرنظامیان، بر اثر اصابت موشک، خمپاره و بمباران های پی در پی افزایش یافت و منجر به خشم فزاینده جهان عرب شد. آرام آرام ارتش مهاجم موفق شد از صدام حسین یک قهرمان ملی بسازد؛ در نتیجه تصویر او در تظاهرات عمان، غزه و صنعا بر سر دست ها بالا رفت. به هنگام نگارش این مقاله، بیمارستان های بغداد مملو از مجروحین و افرادی است که جان می دهند. شهر توسط تانک های آمریکایی به آتش کشیده شده است. یک سرهنگ آمریکایی با همان روحیه ای که هر فرمانده زرهی در سال ۱۹۴۰ داشت هنگام پیمودن پایتخت درهم کوبیده شده اعلام کرد: «کار تمام شد؛ منطقه کاملاً اشغال شد.»^۵ واشنگتن، در پس ستون های زرهی، یک رژیم اشغالگر را به ریاست ژنرال اسبق ایالات متحده، جی گارنر، تدارک دیده است. او یک دلال اسلحه نزدیک به لابی صهیونیست ها در ایالات متحده است که حقه بازان، کلاهبرداران و خیانت کاران زبان بازی چون احمد چلبی و کانان مکیا همراه او هستند. از مقامات آمریکایی بعید نیست حکومت دست نشانده خود را از طریق انتخابات، مجلس و... تبدیل به دولت منتخب کنند؛ این در حالی است که دولت انتقالی با به حراج گذاشتن دارایی های عراق تغذیه می شود. اما هرگونه باوری در این مورد که امور با آرامش و به شیوه ی صلح آمیز قابل حل و فصل شدن است، اعتباری ندارد. برای انجام چنین معامله ای نه تنها سرکوب شدید هزاران نظامی بعثی و وفاداران به صدام، بلکه سرکوب صورت گوناگون احساسات میهن پرستانه ی عراقی ها نیز لازم است. پیشاپیش، نبود خوش آمدگویی از سوی شیعه ها و مقاومت غیرمنظم و سنگین افراد مسلح، این فرضیه را مطرح کرد که عراقی ها مردمی بیمارند؛ بنابراین قبل از آن که برای به دست گرفتن سرنوشت خود بتوانند مورد اعتماد واقع شوند، نیاز به یک معالجه طولانی دارند.

همین خط را دیوید آرنویچ، یکی از مدافعان مشی بلر، در «آبزرور» ارائه کرد. جرج ملون در «وال استریت ژورنال» نیز هشدار داد: «مردم عراق به راحتی از شیخ ترس و وحشت دوران صدام

ارتش آمریکا، موردی که بلر مشتاقانه‌تر از بوش پیرامون آن لفاظی می‌کند، به دلایل خاصی در اولویت دوم قرار دارد. گفت‌وگوهای زیادی پیرامون اظهار تأسف‌های بشردوستانه، ضرورت حمایت از غیرنظامیان و کاهش لطامات و صدمات به آن‌ها و نیاز به ترمیم جامعه بین‌الملل به گوش می‌رسد.

واشنگتن علی‌رغم ماه‌ها منازعه بی‌ارزش در شورای امنیت و به رغم آگاهی تمامی طرف‌ها خود را از نظر لجستیکی برای حمله به عراق آماده می‌کرد و در حالی که قطعنامه ۱۴۴۱ را در جیبش می‌گذاشت از کنار رای بی‌معنای فرانسه، روسیه و چین عبور کرد. همه، دکور بودند. ژان دیوید لوی، سفیر فرانسه در واشنگتن، گفت: ایالات متحده حتی برای قطعنامه‌ی دوم پیش قدم هم نشد: «هفته‌ها قبل از آن که قطعنامه در دستور کار قرار گیرد به وزارت کشور و کاخ سفید رفتم تا بگویم این کار را نکنید... شما نیازی به آن ندارید».^۷ البته، به جای بی‌کله‌گی واشنگتن، این قدیس‌نمایی لندن بود که بی‌هیچ موفقیتی جهان را به سوی نمایش مضحک «مشروعیت بیشتر» کشاند. اما سخنان لوی طبیعت واقعی سازمان ملل را آشکار ساخت که به واقع چیزی بیشتر از ابزار سیاست‌های آمریکایی نبوده است. نقطه عطف این تحول خلعت پتروس غالی از دبیرکلی، علی‌رغم یک رای مثبت اعضای شورای امنیت بود که آمریکا را از جسارت اعضا برای انتقاد از تمرکز غرب بر مسأله بوسنی به بهای غفلت از تراژدی‌های به مراتب بزرگتر در آفریقا نجات داد. [...]

البته این به معنای آن نبود که سازمان ملل، پیرامون هر موضوعی باید مطابق با اراده ایالات متحده عمل کند. هیچ نیازی به این امر وجود ندارد. تمام آنچه ضروری است - و هم اکنون مهیاست - آن است که سازمان ملل یا باید با تمایلات و خواست‌های ایالات متحده هم‌آوایی کند یا پس از واقعه آن‌ها را پوشش دهد. تنها کاری که از دست سازمان ملل بر نمی‌آید محکوم کردن و یا مانع شدن از وقوع آن است. حمله به عراق نظیر حمله به یوگسلاوی تخطی آشکار از مفاد سازمان ملل محسوب می‌شود، اما هیچ یک از دول عضو شورای امنیت حتی فکر فراخوان دادن برای نشست اضطراری پیرامون آن را هم به مخیله خود راه ندادند چه رسد به تصویب قطعنامه‌ای در جهت محکوم کردن آن.^۸

اشاره به این حقایق روشن به معنای نادیده گرفتن تقسیماتی نیست که در دوران «جامعه بین‌الملل»، حول جنگ در عراق، شکل گرفت. زمانی که دولت کلینتون تصمیم حمله به یوگسلاوی را اتخاذ کرد نتوانست مشروعیتش را از شورای امنیت اخذ کند؛ چرا که روسیه از خود تمایلی نشان نمی‌داد. بنابراین امور را از طریق ناتو پیش برد؛ با این باور صحیح که مسکو بعداً به او خواهد پیوست و سازمان ملل نیز جنگ را پس از پایان آن تأیید خواهد کرد. این بار ناتو خود دچار چند دستگی و اضمحلال شده است و بنابراین نمی‌توان از آن به عنوان قائم مقام انتقاد کرد؛ اما همچنین، عاقلانه نیست که تصور شود نتیجه متفاوت خواهد بود.

از پایان جنگ سرد این نخستین بار است که عدم توافق میان هسته‌ی داخلی اتحادیه اروپا و ایالات متحده به عرصه عمومی کشیده می‌شود، به وضوح در تلویزیون به نمایش در می‌آید و افکار

خلاص نخواهند شد. به علت سه دهه حاکمیت نسخه عربی کمپانی قتل و جنایت، عراق جامعه‌ای بسیار بیمار است». وی بر این نکته پافشاری می‌کند که «توسعه‌ی به سامان یک جامعه و دادن انرژی دوباره (خصوصی‌سازی) به اقتصاد، زمان‌بر است». در صفحه اول «سندی تایمز» مارک فرانچتی به نقل از "American NCO" درج کرده است: «عراقی‌ها مردمی بیمارند و ما آن‌ها را شیمی درمانی می‌کنیم.» سرچوخه دوپرایان نیز گفت: «آرام آرام دارم از این کشور نفرت پیدا می‌کنم. صبر کن تا کنترل یک عراقی کثیف



را به من بسپارند، بی‌درنگ او را می‌کشم». گزارش مرداک فلگ شیپ نیز وصفی است در این باره که چگونه واحد او نه یک بلکه چندین شهروند عراقی را در آن روز مورد هدف قرارداده و کشته است.^۹ بی‌شک فرضیه‌ی جامعه‌ی بیمار نیاز به تأمل و موشکافی بیشتر دارد؛ اما واضح است که با پیش زمینه‌های موجود، ما در قلمرو جدید اشغالی با ترکیبی از گوانتانامو و غزه سروکار داریم.

سازمان ملل آمریکا

تقاضای دولت‌های اروپایی از سازمان ملل برای کنترل فتوحات

عمومی در دو سوی آنلانتیک را به دو قطب مخالف سوق می‌دهد. اما تنها کم حافظگی روزنامه نگارانه می‌تواند فراموش کند که بحث‌ها و مشاجرات بحرانی‌تری در دوره خود جنگ سرد رخ داد. این مشاجرات در منطقه‌ای مشابه، به ماجرای مشابهی منجر شد. در ۱۹۵۶ نیروهای انگلیسی - فرانسوی با همکاری اسرائیل تلاش کردند رژیم مصر را در راستای تمایلات ایالات متحده تغییر دهند. مصر به تقاضای آنان پاسخ نداده بود و بیم آن می‌رفت که ماجراجویی‌های این کشور درهای خاورمیانه را به روی کمونیسم بگشاید. هنگامی که اتحاد شوروی [سابق] در راستای حمایت از ناصر تهدید به اقدام به حملات موشکی کرد ایزنهاور به بریتانیا دستور داد که از مصر خارج شود و در عوض آن کشور را مورد تنبیه اقتصادی شدید قرار دهد. در نهایت طرح تهاجم سه جانبه کنار گذاشته شد. با سرزنش دوستانه‌ی فرانسه و آلمان و با ایفای نقش بریتانیا همچون سنگ نگهبان، این بار نقش‌ها کاملاً عوض شده است.

تفاوت البته در این جاست که اکنون، اتحاد جماهیر شوروی در محاسبات برای تهاجم جایی ندارد و در هر حال قدرت فراگیر در دست آمریکا است و نه اروپا. با این حال، درس‌های ۱۹۵۶، هنوز موضوعیت خود را از دست نداده‌اند. مشاجرات تند بین‌المللی کاملاً با وحدت منافع اولیه میان قدرت‌های برتر سرمایه‌داری که به سرعت خود را آشکار می‌کنند قابل مقایسه است. شکست لشکرکشی به کانال سوئز، فرانسه را بر آن داشت که معاهده رم را امضا و در تأسیس EEC شرکت کند که بعضاً وزنه‌ای در برابر ایالات متحده محسوب می‌شد، اما ایالات متحده از ایجاد جامعه‌ی اروپایی حمایت کرد تا گسترش آن امروز در خدمت اهدافش باشد. امروز، نخبگان فرانسوی با ناراحتی از این موضوع آگاه شده‌اند، اما برای آن که اقدامی صورت دهند بسیار دیر شده است. پس از کشاکش‌های ماه‌های اخیر در حوزه‌ی عمومی، احساس می‌کنم که میان پاریس، برلین و واشنگتن شاهد نوعی تعلیق و وقت‌گذرانی هستیم. حتی اگر مکرراً اعلام شود که تمام طرف‌ها خواستار پشت‌سر گذاشتن آن هستند، در اتحادیه اروپا، نقش بریتانیا در له ایالات متحده و بر علیه آلمان و فرانسه، در حالی که وانمود می‌کند نقش میانجی را بازی می‌کند، دوباره داستان اسب چوبی تروا را در جامعه اروپا تکرار خواهد کرد. البته، باید خاطر نشان کرد روزهایی که دوگل می‌توانست هوشمندانه چوب لای چرخ آمریکا بگذارد سپری شده است و به زودی شیراک و بلر با یکدیگر روبروسی خواهند کرد.

چه باید کرد؟

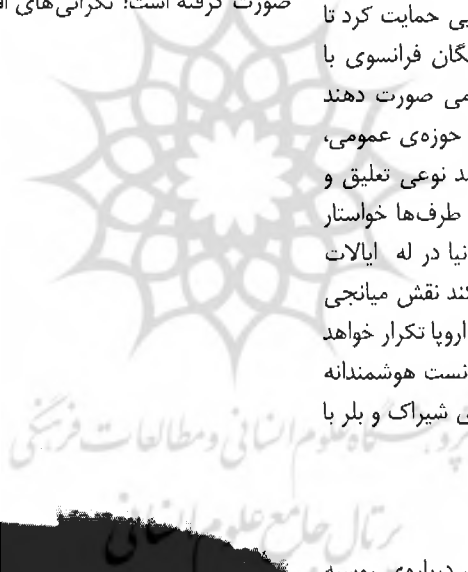
اگر سازمان ملل یا کشورهای اروپایی (بهتر است دیگر درباره‌ی روسیه و چین صحبت نکنیم) برای ایجاد مانع جدی در برابر طرح‌های ایالات متحده در خاورمیانه مؤثر نباشند مقاومت باید از کجا آغاز شود؟ طبیعتاً قبل از همه از خود منطقه. باید امیدوار بود که مهاجمان به عراق با رشد مقاومت ملی در برابر رژیم اشغالگر بیرون رانده شوند. دیر یا زود حلقه‌ی محاصره‌ی خانان جنایتکار و فاسد شکسته خواهد شد. اگر منطقه‌ای وجود داشته باشد که مهر باطل بر این ایده کلیشه‌ای که انقلاب‌های کلاسیک امری مربوط به گذشته است بزند، آن جهان عرب است. [...]

در حوزه امپراطوری نیز، مخالفت با نظم حاکم در بطن گذشته‌ی ایالات متحده نقش بسته است. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، مارک تواین، از اقدام شوینیس‌ها در سرکوب شورش «باکسر» در چین و فتح فیلیپین توسط آمریکا به شدت متأثر شد و زنگ خطر را به صدا درآورد. او اعلام کرد که باید

در مقابل امپریالیسم ایستاد. در ۱۸۹۹ طی یک گردهمایی بزرگ در شیکاگو لیگ ضد امپریالیستی آمریکا ایجاد شد و طی دو سال اعضای آن به بیش از نیم میلیون نفر رسید که از جمله می‌توان به ویلیام جیمز، دبلیو.ای. دوبویس، ویلیام دین هاوِلز و جان دیویی اشاره کرد. امروز در حالی که ایالات متحده تنها قدرت امپریالیستی است، ما به یک لیگ جهانی ضد امپریالیستی نیاز داریم. اما ایجاد جبهه در خود ایالات متحده بسیار مهم، ضروری و جدی است. مؤثرترین مقاومت‌ها از خود این سرزمین آغاز می‌شود. تاریخ ظهور و سقوط امپراطوری‌ها به ما این را آموخته است: هنگامی که شهروندان امپراطوری‌ها در دوران جنگ بی پایان و اشغال مداوم کشورهای دیگر اعتماد خود را از دست می‌دهند اضمحلال نظم موجود آغاز می‌شود.

مجمع جهانی جنبش‌های اجتماعی، تاکنون، بر قدرت شرکت‌های چند ملیتی و نهادهای نئولیبرالی متمرکز بوده است. اما آن‌ها همیشه به نیروهای امپریالیستی تکیه کرده‌اند. فردریک فن هایک. الهامبخش «اجماع واشنگتن» معتقد شدید به جنگ برای تقویت نظام و مدافع بمباران ایران و آرژانتین در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ بوده است.

مجمع جهانی جنبش‌های اجتماعی باید با این چالش‌ها روبرو شود. چرا ما نباید برای بستن تمام پایگاه‌های نظامی آمریکا در کشورهای دیگر مبارزه کنیم؟ هم اکنون در بیش از یکصد کشور، ایالات متحده برخوردار از پایگاه برای نظامیان یا پایگاه برای هواپیماهای جنگی و یا مراکز تدارکاتی است. تحت کدام مشروعیتی، جز اعمال قدرت آمریکا، این گسترش اختاپوس وار صورت گرفته است؟ نگرانی‌های اقتصادی مجمع هیچ تضادی با این گستره





پی نوشت ها:

*. این مطلب ترجمه‌ای است از مطلب زیر:

- Tariq, Ali: "Re-Colonizing in Iraq", New Left Review, May-June 2003.
1. "Promting The National Interst", foreign Affairs, Jan-Feb 2000.
 2. "In The Right Man", David Frum.
- نویسنده سابق سخنرانی‌های بوش اعتقاد دارد سرنگونی هدایت شده صدام حسین از سوی آمریکا و کنار رفتن دیکتاتوری رادیکال بعثی، با آمدن دولت جدید که پیوندهای نزدیکتری با ایالات متحده دارد، از عثمانی‌ها و یا حتی از رومی‌ها به این سو، آمریکا را به شکل گسترده و فراگیر، بیش از هر قدرت دیگر در منطقه در مظان اتهام قرار داده است.
3. "Intellectuals, Democracy and American Empire", Middle East Report online, March 2003, www. merip.org.
- نقل قول از رابرت بلیچر «انسان‌های آزاد روند تاریخ را تعیین می‌کنند».
4. See New York Times, 2 March 2003.
- هنگامی که در ژانویه گذشته به کانان مکیا افتخار داده شد به عنوان شنونده در مجمع حضور پیدا کند، او ضمن چایپلوسی برای بوش به وی قول داد که لشکرهای اشغالگر آمریکایی با گل و شیرینی استقبال شوند؛ اما حقیقت چیز دیگری بود.
5. Banner in the Los Angeles Times, 7 April 2003.
- در قیاس با حمله رعدآسای هوایی هیتلر در سال ۱۹۴۰ که بدون هیچ تردیدی توسط سردمداران مشتاق به جنگ آغاز شد، اثر ماکس بوت (Max Boot) منتشر شده در فاینشیشال تایمز، دوم آوریل را ببینید: فرانسوی‌ها در دهه ۱۹۴۰ نخست سخت جنگیدند اما به تدریج، سرعت و سببیت آلمان‌ها به فروپاشی نهایی مقاومت فرانسه منجر شد. همین ماجرا نیز در عراق رخ داد اما آنچه بعد از ۱۹۴۰ در فرانسه به وقوع پیوست ممکن است نقطه پایانی بر اشتیاق ظفرمندان باشد.
6. Sunday Times, 30 March 2003.
 7. Financial Times, 26 March 2003.
 8. See "Throttling Iraq", editorial, NLR 5, September - October 2000.

از اقدامات تبلیغی ندارد. در تحلیل نهایی نیز اقتصادها، تنها شکل متمرکز شده‌ای از سیاست‌ها هستند و جنگ، ادامه‌ی هر دوی آن‌ها از طریق ابزارهای دیگر است.

در این لحظه، ما با نخبگان، سیاستمداران و روشنفکرانی محاصره شده‌ایم که وجدان‌هایشان را بر اوراق و یا امواج به خط کرده‌اند تا توضیح دهند: «به شدت با جنگ مخالفیم اما اکنون که جنگ آغاز شده، بهترین راه برای نشان دادن عشق به انسانیت آرزوی پیروزی فوری برای ایالات متحده است. در این صورت عراقی‌ها دیگر متحمل رنج و مرارت غیرضروری نخواهند شد.» این چهره‌ها نوعاً تحریم جنایتکارانه و بمباران‌های منظم هم‌زمان از سوی نیروهای آمریکایی و انگلیسی را محکوم نمی‌کنند که به فقر و بدبختی مردم عراق برای ۱۲ سال منجر شد. تنها ویژگی این شعارهای توخالی و بیمارگونه این است که روشن می‌کند که مخالفان حقیقی فتح عراق چه کسانی هستند.

اقدامات فوری که در برابر جنبش ضدامپریالیستی قرار دارد حمایت از مقاومت مردم عراق در برابر نیروهای اشغالگر آمریکایی و انگلیسی و همچنین مقاومت در برابر هر برنامه‌ای برای کشاندن نیروهای سازمان ملل به عراق است. سازمان ملل پوشش بعدی برای ادامه‌ی حضور و همچنین عامل ارائه خدمات پس از فروش به واشنگتن و لندن است. بگذار متجاوزان خود بهای جاه‌طلبی‌های امپریالیستی‌شان را بپردازند. تمام تلاش‌ها برای لایوشانی مستعمره‌سازی مجدد عراق، در قالب قطعنامه لیگ جدیدی از ملل، به شیوه دهه ۱۹۲۰، باید بر ملا شود. بلر این امر را هدایت می‌کند، اما دیگر حامیان اروپایی نیز کم و کسری از او ندارند. در پس این کشمکش کثیف که شروع آن قبلاً در کانال‌های تلویزیونی مرداک، "بی.بی.سی" و "سی.ان.ان" قابل مشاهده بود، یک خواست فوری برای اتحاد مجدد غرب وجود دارد. بدنه اصلی دیدگاه‌های رسمی در اروپا و همچنین گروه‌های عمده در ایالات متحده، مترصد آغاز فرآیندهای مسالمت‌جویانه‌ی بعد از جنگ هستند. تنها پاسخ ممکن به آنچه پیش‌روست را می‌توان از این شعار تلنبن‌انداز در خیابان‌های سان فرانسیسکو اقتباس کرد: «نه جنگ‌شان را می‌خواهیم و نه صلح‌شان را».